

آسیای میانه
و قفقاز

آسیای میانه

تحول سیاسی-فرهنگی
و روزنامه‌نگاری به زبان فارسی
۱۳۲۰-۱۲۸۹ خورشیدی

ناصرالدین پروین



آسیای میانه و قفقاز

قفقاز و آسیای میانه - ۱۴
انتشارات شیرازه کتاب ما



سرشناسه	: پروین، ناصرالدین ۱۳۲۴-
عنوان و نام پدیدآور	: آسیای میانه: تحول سیاسی- فرهنگی و روزنامه نگاری به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ) نویسنده ناصرالدین پروین.
مشخصات نشر	: تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۶ص. مصور؛ ۱۴*۲۱/۵ س.م.
فروست	: مجموعه قفقاز و آسیای میانه؛ ۱۴
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۴۳-۱۷-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: تحول سیاسی- فرهنگی و روزنامه نگاری به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ)
موضوع	: روزنامه نگاری- آسیای مرکزی- تاریخ
موضوع	: نشریات ادواری فارسی- آسیای مرکزی
رده بندی کنگره	: PN۵۴۴۹:
رده بندی دیویی	: ۰۷۹/۵۸:
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۲۸۸۰۸:



آسیای میانه

تحول سیاسی- فرهنگی و روزنامه نگاری
به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ)

نویسنده: ناصرالدین پروین

انتشارات: شیرازه کتاب ما

چاپ و صحافی: پردیس دانش

تیراژ: ۵۵۰ نسخه

چاپ اول: آبان ۱۳۹۸

حق چاپ و نشر محفوظ است.

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

تهران، صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۸۸۹۵۲۲۹۷ فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱

همراه: ۹۳۶-۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net

آسیای میانه

تحول سیاسی - فرهنگی و روزنامه نگاری

به زبان فارسی (۱۳۲۰-۱۲۸۹ خ)

ناصرالدین پروین

فهرست مطالب

یادداشت دبیر مجموعه	۷
مقدمه	۹

بخش یکم

چکیده‌ای از تاریخ معاصر فرارود

فصل اوّل: پیش از الحاق امارت بخارا به اتحاد شوروی	۲۱
فصل دوّم: مرزبندی‌های تازه	۳۷
فصل سوّم: دو جمهوری: ازبکستان و تاجیکستان	۴۷
فصل چهارم: بود و باش مردم فرارود	۵۵
فصل پنجم: ارتباط‌ها	۶۵

بخش دوم

مبارزه سازمان‌یافته با زبان فارسی

فصل ششم: زبان و هویت قومی	۷۷
---------------------------------	----

فصل هفتم: مقاومت نومیدانه	۸۵
فصل هشتم: خلق زبان «تاجیکی»	۹۷

بخش سوم

روزنامه‌نگاری تاجیکان

فصل نهم: زمینه‌ها و آغاز روزنامه‌نگاری به زبان‌های محلی	۱۱۹
فصل دهم: روزنامه‌های فارسی و دو زبانه فرارود تا انقلاب روسیه	۱۲۷
فصل یازدهم: روزنامه‌های فارسی و دو زبانه فرارود پس از انقلاب روسیه تا پایان جنگ دوم	۱۳۷
فصل دوازدهم: چند نوع دیگر از رسانه‌های چاپی	۱۵۱
فصل سیزدهم: محتوای پیاپی‌ها پس از انقلاب روسیه	۱۵۷
فصل چهاردهم: ویژگی‌های فنی و اداری و مالی (پس از انقلاب روسیه) ...	۱۸۱
فصل پانزدهم: روزنامه‌نگاران	۱۹۵
فصل شانزدهم: روزنامه‌نگاران فعال و نامبردار پس از جدایی تاجیکستان ...	۲۰۹
پیوست	۲۲۱
تصاویر و اسناد	۲۳۷
کتابنامه	۲۵۷
فهرست اعلام	۲۶۵

یادداشت دبیر مجموعه

حوزه‌ای که اینک تحت عنوان کلی آسیای میانه یا مرکزی از آن یاد می‌شود و در حال حاضر پاره‌ای از کشورهای برجای‌مانده از مستملکات شرقی امپراتوری روسیه را در خود جای داده است روز و روزگاری از بخش‌های اصلی حوزه تمدنی ایران محسوب می‌شد. گسسته‌شدن پیوندهای ایران با این حوزه، از پیشینه‌ای طولانی برخوردار است، مراحل متعددی را پشت سر داشته و حاصل انبوهی از عوامل و علل مختلف است. آنچه در این نوشته از طریق بررسی فراز و فرود تعدادی از روزنامه‌های فارسی‌زبان آن‌خطه در نیمه نخست قرن بیستم میلادی مورد توجه قرار دارد فقط به یکی از آخرین پرده‌های این فرایند طولانی می‌پردازد، یعنی تبعات حاصل از چیرگی استعمار روس بر این حوزه که برای تکمیل شکاف‌ها و گسست‌های پیشین، تحولات حاصل از استقرار طوایف ترک‌زبان و یا پُررنگ‌شدن تفاوت‌های مذهبی - به نحوی سنجیده و حساب‌شده - برای زدودن دیگر آثار برجای‌مانده از ایرانیّت این سامان نیز دست به کار شد که ابداع و ایجاد مجموعه‌ای از ملیّت‌های جدید یکی از مهم‌ترین آثار آن بود.

بخش‌های مهمی از این بررسی، بخش یکم تحت عنوان «چکیده‌ای از تاریخ معاصر فرارود» و بخش دوم تحت عنوان «مبارزه سازمان‌یافته با زبان فارسی» به توضیح جوانبی چند از ابعاد کلی این ماجرا اختصاص دارد و آنگاه صورت ملموس و مشخص آن در عرصه انتشار جراید فارسی‌زبان آسیای میانه در این دوره که در بخش سوم این کتاب- «روزنامه‌نگاری تاجیکان»- بدان پرداخته شده است.

جدای از این چارچوب کلی، آشنایی با روزنامه‌های فارسی این دوره از لحاظ شناسایی یک مجموعه نسبتاً ناشناخته از منابع و اسناد تاریخی نیز اهمیت دارد؛ همان‌گونه که در تحقیقات مربوط به تاریخ معاصر ایران (و دیگر جای‌ها) از اهمیت روزنامه‌ها نمی‌توان غافل بود، در این حوزه بخصوص که هنوز به زبان فارسی در مورد آن، منابع و مآخذ درخور توجهی وجود ندارد، بررسی‌ها و ملاحظات دکتر ناصرالدین پروین از گنجینه‌ای خبر می‌دهد که تا به حال در ایران چندان مورد توجه نبوده است.

کاوه بیات

مقدمه

چرا؟

در مورد چرایی تدوین این کتاب، نخست باید به اکثریتی از ایرانیان و اکثریت قاطع پژوهندگان تاریخ و ادب اشاره کنم که دلبسته فرهنگ ایرانی و شاخص برجسته آن زبان فارسی‌اند. نگارنده نیز خود را شریک، بلکه خادم آن علاقه می‌داند.

این دلبستگی، گاهی مرا به پرسش‌های بی پاسخی واداشته است: آن بزرگانی که ما «ایرانی» می‌خوانیم، بازماندگانی دارند که برخی در چنبره ملت‌سازان گرفتار شده حتی از زبان ملی و فرهنگی نیاکان خود دور افتاده‌اند و برخی امروزه هم فرهنگی مشابه فرهنگ سرزمینی دارند که هنوز به نام گرامی ایران نامبردار است. بایستگی احترام به مرزهای بین‌المللی به‌جای خود، جدایی فرهنگی ما از چه روست؟

دیگر اینکه چرا در کتاب‌های درسی‌مان از «یگانگی فرهنگ» و حتی سرزمین در گذشته سخن می‌گویند و نمی‌گویند چه شد که آن یگانگی، نه سالی چند؛ بلکه قرنی چند کمرنگ شد و مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت؟ چرا

تنها در مورد زبان فارسی است که نام‌های متفاوت تاجیکی و دری هم بر آن نهاده‌اند و برای فرانسه‌زبانان بلژیک و سوییس و کبک و کنگو چنین نیست؟ انگیزه دیگر، هنگام تحصیل در فرانسه پیش آمد؛ در آنجا، افزون بر درس و مشق اصلی، دانشجوی آزاد کلاس‌های دو استاد متخصص آسیای میانه، خانم هلن کارر دانکاس و به‌ویژه آلکساندر بنیگسن شدم و این دومی، از سر دانش دوستی، کتاب‌ها و مدارکی را که برای رساله دکتری من در دانشگاهی دیگر مفید بود، در اختیارم گذارد. نام و یاد آن استاد بزرگوار پاینده باد. مشاهده شد که مفهوم‌هایی خیلی ریشه دوانده‌اند: جهان عرب، آمریکای لاتین و مانند آن. یعنی شمال آفریقایی که زبانش معجونی از عربی و بربری و فرانسه است و نه تنها هیچگاه نیاکانش با اعراب همسایه ما زیر یک حکومت نزیسته‌اند و در بود و باش زندگی و علاقه‌ها به مردم شبه‌جزیره عربی شباهت ندارند، مدافع سرسخت آن «جهان» عرب است و ما، هنگامی که از «جهان ایرانی» سخن می‌گوییم، با اعراض یا دست‌کم شگفتی برخی از هموطنان خودمان هم روبه‌رو می‌شویم.

انگیزه سوم اینکه چون می‌خواستم تاریخ روزنامه‌نگاری ایران را بنویسم، دیدم برخی از ایرانیان در کشورهای دیگر نیز به روزنامه‌نگاری پرداخته‌اند و در آن سامان‌ها، اهل محل هم - چه فارسی‌زبان چه فارسی‌مدار - به زبان فخیم ما روزنامه و مجله چاپ کرده‌اند. اندیشیدم که در یک کتاب عمومی تاریخ روزنامه‌نگاری، چرا باید این دو را از یکدیگر تفکیک کرد؟ ناگزیر، توجه بیشتری به هم‌زبانان و هم‌فرهنگان و بسا هم‌ریشگان خودمان و تاریخ و جامعه آنها کردم. این کتاب، بخشی از دستاوردهای آن جست‌وجوی طولانی، دو سفر به روسیه، دو سفر به تاجیکستان و سه سفر به ازبکستان است. البته، در هنگامه‌ای به سال ۱۳۶۱ خ نوشتاری مفصل خطاب و برای آگاهی بیشترش، به یک اعراض‌کننده نوشتم و دوستی عین آن را با نامی

مستعار چاپ کرد.^۱ در آن موقع، هنوز پرده آهنین برجا بود و کمتر کسی از پشت پرده و خصلت‌های ناستوده پرده‌داران و کمتر از آن، از تاجیکان فرارود یاد می‌کرد.

پهنه پژوهش

سخن ما به جمهوری‌های کنونی ازبکستان و تاجیکستان (فرارود) اختصاص دارد و آن سرزمین، از نظرهای گوناگون تاریخی، جغرافیایی و قومی و زبانی، همواره با سرزمین کنونی جمهوری ترکمنستان تفاوت‌هایی داشته است:

- در گذشته‌های دور، جمهوری کنونی ترکمنستان جزئی از خراسان (البته خراسان در یک معنای گسترده‌تر، شامل سراسر خاور ایران‌زمین نیز بوده است.) و شهر مرو در کنار نیشابور و هرات و بلخ، یکی از چهار کرسی خراسان بود؛ حال آنکه دو جمهوری دیگر، بیشتر شامل آن بخش‌های گاه مختلفی است که در کتاب‌های کهن ما، فرارود یا ورارود و نزد عربان، ماوراءالنهر (نسبت به رود آموی) خوانده می‌شد.
- بخش جنوبی ترکمنستان کنونی را، پس از قرارداد آخال که بر ایران تحمیل شد (۱۸۸۱/۱۲۶۰خ)، به‌طور مستقیم روس‌ها اداره کردند و ابتدا تابع نایب‌السلطنه قفقاز در تفلیس بود. سپس واحدی مستقل به نام «ماوراءخزر» (زاکاسپی در روسی) شکل گرفت؛ حال آنکه ازبکستان و تاجیکستان از سرزمین‌های پیشین خان‌های خوقند و خیوه و امیر بخارا و بخش‌هایی از «ترکستان روس» (در برابر ترکستان چین و ترکستان افغانستان) تشکیل یافته‌اند.

۱. نگاهی به ایرانیان و دیگر اقوام آسیایی شوروی، پاریس، ۱۹۸۳.

- ترکستان روس، شامل ولایت‌های سیردریا، فرغانه و سمرقند بود.^۱ در تقسیم‌بندی‌های سیاسی اتحاد جماهیر شوروی، بخش عمده‌ای از خوارزم را نیز به جمهوری ازبکستان (به احتمال زیاد برای برهم‌زدن توازن تاجیک- ازبک) و بخش دیگری را بر ترکمنستان افزودند.
- مجموع امیرنشین بخارا و ترکستان روس و دو جمهوری جانشین آن، دارای اقلیت بسیار بزرگی از فارسی‌زبانان بودند و هستند؛ حال آنکه حتی پیش از حضور استعمار روس، چیرگی ترکمنان نابودی، کوچ اجباری و گریز ساکنان اصلی، یعنی فارسی‌زبانان مرو و دیگر بخش‌های ترکمنستان کنونی را به دنبال داشته است. به همین سبب، روزنامه‌نگاری فارسی در عشق‌آباد، به دست مهاجران ایرانی و در فرارود، بیشتر به دست بومیان انجام گرفت (جای آن دارد نکته‌ای مهم را یادآور شویم: آرمان رسمی و تبلیغی اتحاد شوروی بر کلیه نوشتارها و پژوهش‌های آن سرزمین غالب بود. از این‌رو، در نقل از، یا ارجاع به نوشتارهای چاپ شوروی سابق- اگرچه به دست دانشمندان نامدار نوشته شده باشند- نباید جانب احتیاط را از دست داد. متأسفانه، همین نوشتارها، اکثر به فارسی ترجمه شده و حتی از سوی وزارت امور خارجه ایران انتشار یافته و بسا مورد استناد محققان امروزی قرار می‌گیرد. از جمله آنها، کتابی است با عنوان ترکمنستان. شگفت آنکه در این کتاب به اقلیت‌ها اشاره شده؛ اما از گردان زیر ستم آن سامان که همگی مذهب رسمی ایران را دارند، حتی نامی هم برده نشده است!).
- شهرنشینان فرارود را در قرن‌های نزدیک به ما «سارت» نامیده‌اند. «سارت‌ها از اخلاف خوارزمیان قدیم بودند که به تدریج و احتمالاً در

۱. [ژول] دیدرل، روس‌ها و انگلیس‌ها در آسیای مرکزی، ترجمه عباس اقبال، تهران، اداره شورای نظام، ۱۳۰۸خ، ص ۱۶.

فاصله قرن‌های هفتم تا هشتم / سیزدهم تا چهاردهم، ترک‌زبان شده بودند؛^۱ حال آنکه ترکمنان شهرنشین و روستانشین و کوچرو را به همان نام ترکمن خوانده‌اند. گربنکین در ۱۸۷۲م از قول ازبکان درباره لغت سارت نوشته است: «ما وقتی با آنها غذا می‌خوریم، تاجیکشان می‌نامیم، اما وقتی می‌خواهیم تحقیرشان کنیم، به آنها سارت می‌گوییم».^۲ بنابراین، سارت، عنوان تحقیرآمیزی است که در گذشته‌هایی نه‌چندان نزدیک، تُرکان منطقه برای تاجیکان شهرنشین به کار می‌برده‌اند و شامل تاجیکان به‌ترکی گراییده هم شده است.

یک نکته دیگر را نیز بیفزاییم: در ترکستان چین هم انبوهی از تاجیکان می‌زیسته‌اند که از آنان امروزه چندهزاری باقی است. خلاف آنان، تاجیکان قرقیزستان، کارهای سیاسی و فرهنگی کرده و حتی روزنامه به فارسی انتشار داده‌اند. ما در پژوهش حاضر، به آنان نخواهیم پرداخت؛ زیرا از وحدت موضوع خواهد کاست.

در باره واژه تاجیک

روزی با استاد روانشاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب سخن می‌گفتیم. آن دانشی‌مرد، مرا متوجه نکته‌ای کرد که تا آن هنگام بدان نیندیشیده بودم: در شوروی، اندیشه‌سازان مفهومی را از واژه تاجیک اراده کرده‌اند که در خدمت سیاست «زبان و ملیت» آنها بود. بدین ترتیب، که «ملت» تاجیکی هست که در ایران و افغانستان و آسیای میانه، در کنار ملت‌های دیگری همچون بلوچ

۱. برتولد اشپولر، «آسیای میانه از قرن شانزدهم تا فتوحات روسیه»، آسیای میانه، مجموعه مقالات تاریخی، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۴۹. البته نظر اشپولر در مورد تاجیکان و تاجیکان ترک‌زبان شده، دقیق نیست؛ زیرا آنان بازماندگان سفدیان‌اند و نه خوارزمیان.

2. Sergej, Abašin, "Les habitants de Mindon du XVIIIe au début du XXe siècle", *Cahiers d'Asie centrale*, 19-20, 2011.

و ترکمن و ازبک و پشتون و گیلک و کُرد و غیره زندگی می‌کند. این مفهوم، به‌صورتی مشابه در افغانستان مورد استفاده حاکمیت پشتون شد و در مجموع برای ایران و ایرانی، مایهٔ نفاق و اختلافی که همواره دشمنان او بدان دست یازیده‌اند. شاید زرین‌کوب، این برداشت را در جایی هم گفته یا نوشته باشد. به‌هررو، با کمی دقت دیدم که درست و راست می‌گفت و در نوشتارهای تاجیکستان و ازبکستان هم هنوز این مفهوم خطرآفرین حاضر و ناظر است. متأسفانه اینان نیز که پارهٔ جان مایند، پندار نادرست و رفتار ناصواب استالین را در بارهٔ ملیت بر پایهٔ زبان پی می‌گیرند و مردم ایران کنونی را به تاجیک و فارس (!) تقسیم می‌کنند. در واقع، زبان فارسی به شرطی که با دیگر مؤلفه‌ها همراه باشد، تنها یکی از شاخصه‌های ایرانی‌بودن و گاهی محدود در زبان نوشتاری و آفرینش ادبی است. به همین سبب، ما رودکی و سوزنی و خاقانی و نظامی و جامی را شاعران ایرانی دانسته و بیدل و امیرخسرو و چندربهامن را هندیان فارسی‌نویس می‌دانیم و نه ایرانی.

واژهٔ «تاجیک» تاریخچه‌ای شگفت‌انگیز دارد: بخشی از عربان در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان و یا نزدیک به پایتخت آنان می‌زیستند. پاره‌ای از آنان به قبیلهٔ «طی» متعلق بودند. ایرانیان غربی، با توجه به این نام، منسوب به آن قبیله و همهٔ عربان را «تازیک» یا تازیک می‌نامیدند که امروزه به‌صورت «تازی» برجاست. هنگامی که عربان مسلمان از راه سرزمین ایران قصد فتح سرزمین‌های ترکان در بخش‌هایی از آسیای مرکزی کردند، آنان نه‌تنها مهاجمان را به تقلید از ایرانیان تازیک، تازیک یا تاجیک خواندند؛ بلکه، این نام‌گذاری را به همسایگان نومسلمانشان که ایرانیان باشند، نیز، بسط دادند و کم‌کم، منظور از عنوان «تاجیک» ایرانی‌نژاد یا ایرانی‌زبانی شد که در همسایگی ترکان زندگی می‌کند. به همین سبب، در ادب ما همواره تاجیک در برابر تُرک قرار دارد. تمامی نمونه‌هایی که از قدیم دربارهٔ واژهٔ تاجیک

ذکر می‌شود، در ربط با تُرک است؛ چه در فرارود باشد چه جای دیگر. گاهی، از زبان ترک و مغول است که در جاهایی مردم محل را چنین نامیده‌اند. در *غیاث‌اللغات* آمده که تاجیک «در لغات تُرکی به معنای اهل فُرس است». مولوی که خود تاجیکی معاصر دولت ترکان سلجوقی آناتولی بود، می‌گوید:

یک حمله و دو حمله، شب آمد و تاریکی

چستی کن و تُرکی کن، نه نرمی و تاجیکی

و سعدی افزون بر بیت معروف «تُرک تو بریخت خون تاجیک»، می‌گوید:

روی تاجیکانه‌ات بنمای تا داغ حبش

آسمان بر چهره ترکان یغمایی کشد

تاجیکان فرارود نیز در همسایگی و گاهی همخانگی با ترک‌زبانان بودند.

اطلاق تاجیک به آنان از این‌روست و شامل دیگر تیره‌های ایرانی، چه فارسی‌زبان و چه غیر از آن نمی‌شود. یعنی فردی که در هرات یا مشهد می‌زید، تاجیک نیست و خراسانی است. باید بیفزاییم که در میان تُرک‌زبانان قفقاز و بخش‌هایی از غرب ایران، به جای تاجیک، از واژه به‌ظاهر تُرکی «تات» استفاده می‌شود.

در واقع، عنوان قومی یا زبانی در آسیای میانه، بستگی به آن داشته است که در برابر فرد یا گروه، چه کسی ایستاده است. هنگامی که از روزنامه‌های یهودیان بخارا یاد می‌کنیم، خواهیم دید که آنان خود را یهودی و حتی «جهود» (که در ایران باری تحقیق‌آمیز دارد) معرفی می‌کردند و تاجیک و ازبک، در برابر اروپاییان، «ما مسلمانان» می‌گفتند.^۱

شوربختانه و با همه بزرگداشت‌هایی که شایسته اوست، صدرالدین عینی

1. Abašin, *op. cit.*

ادیب مشهور تاجیک، واضع یا اصلی‌ترین واضع تاجیک‌انگاری همه فارسی‌زبانان و همچنین نامگذاری «زبان تاجیکی» بوده است. این را در ردیف خدمت‌هایش به رژیم شوروی و راز سر به سلامت بردنش در تصفیه‌های استالینی می‌توان انگاشت.^۱

محتوای کتاب حاضر

ما از تاریخ سیاسی و سپس تاریخ فرهنگی مردم فرارود، از حضور روس‌ها در آن سرزمین بزرگ تا پایان جنگ دوم جهانی؛ سپس مسئله زبان و اختناق زبان فارسی در آن سامان، سخن خواهیم گفت. بدیهی است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کتاب‌ها و مقاله‌های ارزنده بسیاری در این زمینه‌ها - بسا به قلم تاجیکان - در ایران به چاپ رسیده است؛ اما بنای ما بر به دست دادن شرحی کلی و بی‌پیرایه است که در عین حال جامع نیز باشد. ما به‌ویژه، به عین نوشتار فارسی نسل تاجیک مقارن ظهور و استقرار بلشویسم توجه کرده و هر جا که نیازی بود، آن نوشتارها را نقل کرده گواه آورده‌ایم. این چیزی است که در نوشتارهای خود تاجیکان کمتر به چشم می‌خورد.

پس از آن، به مسئله زبان در فرارود خواهیم پرداخت. در جاهایی از کتاب نوشته‌ایم و در اینجا نیز تأکید می‌کنیم که تا پیش از تفرقه‌افکنی پان‌ترکیست‌های ترکیه و تاتارستان و رژیم استالینی، ازبک و تاجیک با فرهنگی بسیار مشابه و با مسالمت تمام در کنار هم می‌زیستند و باید آرزو کرد که روزی با حفظ هویت خود به آن همزیستی و همرنگی بازگردند.

۱. بنگرید به: مسعود حسینی‌پور، و آریتا همدان، «اول خویش، دوم درویش: نگاهی دیگر به صدرالدین عینی»، بخارا، ش ۸۸-۸۹ خرداد- شهریور ۱۳۹۱؛ نیز: جلال متینی، «صدرالدین عینی، زبان فارسی و تاجیکستان»، ایران‌شناسی (چاپ مريلند)، ش ۲، سال ۲۵، تابستان ۱۳۹۲.

افسوس که این بخش از پژوهش ما «یکی داستان است پُر ز آب چشم».

بخش بزرگی را به تاریخ روزنامه‌نگاری فارسی در فرارود اختصاص داده‌ایم که نه تنها مکمل بخش‌های پیشین است؛ جای آن نیز تا حدی خالی است: در این باره، آقای دوران عاشوروف کتاب فرهنگ روزنامه‌ها و مجله‌های تاجیکستان را نوشته‌اند که به خط فارسی به سال ۱۹۹۹م در دوشنبه به چاپ رسید. با آنکه خطاهای بسیاری در آن دیده می‌شود، بدان نیز توجه کرده‌ایم؛ اما بنای ما بر دیدن عین روزنامه‌ها یا استفاده از چندین منبع مستقل بوده است. چند تن از دیگر دانشوران تاجیک هم در دانشنامه‌های چاپ تاجیکستان و ایران، به معرفی پایاندهای فارسی آسیای میانه پرداخته‌اند و کوشیدیم از همه آنها با ارجاع به موقع، بهره‌ور شویم.

تهران، فروردین ۱۳۹۸

ناصرالدین پروین

بخش یکم

چکیده‌ای از تاریخ معاصر فرارود

پیش از الحاق امارت بخارا به اتحاد شوروی

آ. درآمد.

حضور استعمار روس. پس از دست‌اندازی روسیه تزاری به خاور دریای مازندران، آسیای میانه به سه بخش اصلی تقسیم شد. یکی از آنها، «ماوراء بحر خزر» به پایتختی عشق‌آباد بود و آن دو دیگر:

- خان‌نشین‌های خوقند و خیوه و امیرنشین بخارا که بر اثر فشار نظامی به تحت‌الحمایگی روسیه درآمدند و تا سال‌های نخست انقلاب روسیه، رابطه روسیه با آنها از طریق وزارت امور خارجه انجام می‌گرفت.
- قسمت‌هایی که به مرکزیت تاشکند به دست یک «فرماندار کل» نظامی روس اداره می‌شدند. قدرت نظامی و اقتصادی روس‌ها در این بخش‌ها، دارای «وجه استعماری» کاملی بود.^۱ از آن پس، خیل روس‌ها و دیگر ملیت‌های اسلاو امپراتوری روسیه به سوی هر دو قسمت تحت‌الحمایه و مستعمره سرازیر شد و دولت استعمارگر، تشویق‌های مالی و حقوقی

1. Alexandre Bennigsen, et Chantal Lemerrier-Quelquejay, *L'Islam en Union Soviétique*, Paris, Payot, 1968, p. 20.

متعددی هم برای آنان وضع کرد. از انقلاب روسیه به بعد، انبوهی از تبعیدیان را مسکو به آن سامان گسیل داشت.^۱ مهاجران چنانکه مرسوم مستعمره‌داران بوده است، در محله‌ها و شهرک‌های جداگانه می‌زیستند. باید گفت که شوونیسم روسی به‌هیچ‌رو به روسی‌کردن یا اروپایی‌کردن مردم این مناطق تمایل نشان نداد و خلاف آنچه بعدها کمونیست‌ها عنوان کردند، به سنت‌ها و علاقه‌های مذهبی آنان کاری نداشت.

از میان سه منطقه تحت‌الحمایه، امارت بخارا از همه ثروتمندتر، پرجمعیت‌تر و بافرهنگ‌تر بود. شهر فارسی‌زبان بخارا پایتخت این کشور، مرکز آموزش مذهبی سراسر آسیای میانه تلقی می‌شد و حتی طلاب حنفی مذهب از افغانستان و ترکستان چین، برای تحصیل در مدرسه «میرعرب»، «شیردار» و دیگر آموزشگاه‌های مهم مذهبی آن شهر، به بخارا می‌رفتند. اهل طریقت، به‌ویژه نقشبندیان هم از راه‌های دور به زیارتگاه خواجه بهاء‌الدین نقشبند می‌شتافتند.

درباره اهمیت زبان فارسی در این امارت، جداگانه سخن خواهیم گفت. در اینجا می‌افزاییم که جمعیت امارت بخارا تنوعی چشمگیر داشت و از تاجیک (فارسی‌زبان) و ازبک (متکلم به ترکی به‌شدت آمیخته با فارسی) و چند قوم کوچک دیگر ترکیب یافته بود و ازبکان شهرنشین (سارت‌ها)، از نظر فرهنگی و گاه نژادی، به تاجیکان شباهت داشتند.

جامعه اصلی فرارود و همسایگانش در آسیای میانه، جامعه‌ای سنتی با غلبه مذهب بود. قدرت و ثروت، در دست امیر بخارا و خان‌های خیه و خوقند قرار داشت و «بای»‌های ثروتمند، با تظاهر به دینداری و همدستی

۱. برای اشاره مختصری که در منابع فارسی به این موضوع شده بنگرید به: لاریسا نیکولایوا، «اقلیت‌های تبعیدی به تاجیکستان»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۳، س ۲ (تابستان ۱۳۷۹).

رهبران مذهبی، مدافع قدرت حاکم (امیر، خان و دولت روسیه) و پاسدار نظام نابرابری بودند که نتیجه‌ای جز بهره‌کشی از توده کشاورز و پیشه‌ور و کوچرو نداشت. در پاره‌ای از سامان‌ها، شیوه زندگی به گونه‌های بسیار عقب مانده دیده می‌شد و بی‌سوادی و بی‌خبری یی‌داد می‌کرد. استعمار اروپایی این وضع را با بی‌اعتنایی می‌نگریست و چاره‌اندیشی‌های نادر نیز به کُندی به موفقیت‌هایی دست یافت. روشنگری‌های آگاهان، در غیاب حاکمان روس، به تحول (اعم از مثبت یا منفی) نینجامید و سرانجام از مسیر اصلی خود منحرف شد.

از نظر اقتصادی، روس‌ها نیز به‌مانند دیگر استعمارگران، حضور خود را در سرزمین‌های متصرفی برای استفاده مادی و پابرجا می‌انگاشتند. از این‌رو، در ایجاد روبنای اقتصادی و صنعتی کوشیدند. خط آهن ماوراءخزر از سراسر سرزمین‌های مورد بحث ما می‌گذشت و موجب اصلی رونق اقتصادی در آن سامان‌ها بود. کشت پنبه رو به رونق نهاد و روس‌ها شیوه استعماری «تک‌محصولی» پیش گرفته در آن کار سرمایه‌گذاری می‌کردند.

در امارت بخارا و «ترکستان روس». در بخارا، از ۱۷۸۵م (۱۱۶۴خ)، خاندان منغیت - وابسته به یکی از چهار قبیله مهم ازبک - حکومت می‌کرد. در آغاز سال‌های مورد بررسی ما، حکمرانی با امیر عبدالاحد بود. پس از او، نوبت به فرزندش، یعنی امیر عالم‌خان آخرین امیر منغیت رسید (۱۹۲۰ - ۱۹۱۱م/ ۱۲۹۹ - ۱۲۸۹خ). وی که مدتی در سن پترزبورگ درس نظامی خوانده بود، تا پیش از انقلاب روسیه، قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۴ مارس ۱۸۶۸ را محترم می‌شمرد و سرسپردگی خود را به روس‌ها پنهان نمی‌کرد.

پس از شکست روسیه در جنگ با ژاپن، بخاراییان و شاید تا اندازه‌ای امیران بخارا، اندیشه استقلال کامل را در سر پروراندند. بدیهی است که

استعمار روس از این تمایل آگاهی داشت و دور نیست که حادثه خونین ستیز سنیان با شیعیان در امارت امیر عبدالاحد به سال ۱۹۰۹م (۱۲۸۸خ) به تحریک آنان انجام یافته باشد؛ زیرا پس از این حادثه، ارتش روسیه به بهانه حفظ نظم و پاسداری از جان و مال روس‌های مقیم بخارا، به داخل امارت وارد شد و در نقطه‌های حساس استقرار یافت.

جنگ اول جهانی، امیدهای زیادی را در میان ملت‌های مسلمان زیر ستم روس‌ها برانگیخت. سومین کنگره مؤسسه ملل متفق (لوزان، ۲۷ ژوئن ۱۹۱۶/۶ تیر ۱۲۹۵) شاهد دادخواهی‌های آنان و از جمله یکی از نمایندگان مردم بخارا بود، که ضمن مخالفت با ادامه حکومت امیر، استقلال کامل سرزمین خود را درخواست کرد^۱ و نتیجه‌ای در پی نداشت. شگفت آنکه اعتراض‌ها و اقدام‌های مشابه، با حمایت اروپامداران اروپای غربی به استقلال فنلاند انجامید و بخارا، که مانند آن کشور تحت‌الحمایه روسیه بود، به استقلال نرسید.

همزمان، با این اعتراض‌ها و به سال ۱۹۱۶م (۱۲۹۵خ)، قیام‌هایی در همسایگی بخارا، یعنی در بخش زیر اداره مستقیم روس‌ها جریان داشت و روشنفکران بخارا نیز از آنها حمایت می‌کردند. این شورش خونین، پس از یک هفته به دست نیروهای روس، که از جاهای دیگر بدانجا شتافته بودند خاموش شد؛ اما دستاوردی مهم برجا نهاد: اصلاح‌طلبان امارت بخارا و سرزمین‌های مجاور توانستند به گونه آشکار به نابرابری حقوق روس و غیرروس اشاره کنند.

1. Hélène Carrère d'Encausse, *L'Empire éclaté*, Paris, Flammarion, 1978, p. 187.

این کتاب، زیر عنوان *امپراتوری گسیخته* به فارسی ترجمه شده و علاقه‌مندان می‌توانند بدان مراجعه کنند. یادداشت‌های من از این کتاب و کتاب‌های مشابه، در سال‌هایی تهیه شدند که آنها به فارسی ترجمه نشده بودند. ناگزیر، ارجاع‌های نوشتار حاضر، همچنان به اصل کتاب فرانسوی است.